

تطابق تفسیری اسباب نزول و آیه، روشی در جهت نقد اسباب نزول

محمد مهدی مسعودی

حوزه ارتباط اسباب نزول و تفسیر، برخوردار از تأثیرها و تأثیرهایی متقابل است و همان گونه که آشنایی مفسر با علل و اسباب نزول آیات به وی این امکان را می دهد که پیام ژرف و تفسیر واقعی آیه را دریابد و برداشتهای تفسیری خویش را با واقعیات نزول و شرایط و زمینه های پیدایش آن منطبق سازد، از سوی دیگر تفسیر آیه و اطلاع از جزئیات محتوایی و مفهومی آن به منزله معیاری است در جهت نقد و ارزیابی اسباب نزول و تبیین صحت و یاسقم آن. چونان دیگر ابزارها و ملاکهایی که در بحث (ملاک شناخت اسباب نزول) به خدمت گرفته می شود.

هدف اصلی این نوشتار، نقشی است که علم اسباب نزول در زمینه تفسیر آیات وحی بر عهده دارد و اما نقد و ارزیابی و به تعبیری شناخت اسباب نزول واقعی فرصت مستقل و وسیع تری را می طلبد که از حوصله این مجال خارج است. آنچه ما در این مقال می آوریم تنها اشارتی به نقش بهر ه وری از تفسیر آیه در جهت ارزیابی و نقد سبب نزول مطرح در همان زمینه است.

اهمیت نقد اسباب نزول و شناخت ملاکهای آن

برای نمایاندن اهمیت نقد روایات اسباب نزول به چند نکته باید عطف نظر داشت:

۱. یگانه راه اطلاع و آگاهی از اسباب نزول روایتها هستند، زیرا تنها آنان که در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) از نزدیک شاهد نزول وحی و آگاه از خصوصیات وابسته به این نزول بوده اند و یا کسانی که به زمان نزول وحی نزدیک بوده و بایک یا چند واسطه زمینه های نزول را فراگرفته اند، می توانسته اند بیان دارند که هر آیه و یا سوره ای درباره کدام رخداد، شخصیت، سؤال و یا پیامی نازل شده است و اشارت به کدامین واقعه دارد. آگاهیهایی چنین، تنها در انحصار بخشی معدود از صحابه و یاران پیامبر بود که قرین پیامبر (ص) و یار همیشگی آن حضرت بودند، دستیابی نسلهای پس از آنان به این اطلاعات و دانشها، از طریق روایتگران حدیث بوده است.

۲. بررسی روایات در این زمینه نشان می دهد که بخش عمده ای از این احادیث، از طریق اهل سنت به دست ما رسیده است که شمار آن به چندین هزار می رسد و شیعه در این میان، تنها بخشی اندک و در حد چند صد حدیث را یاد کرده است. والبته همه این روایات نیز مسند و صحیح نیستند ، بلکه بسیاری غیر مسند و ضعیفند.

با این که در این مقوله کتابها و نگاشته های بسیاری وجود دارد، ولی هنوز به طور قطع و یقین نمی توان گفت که هر آیه ای از قرآن سبب نزولش چه بوده است و درباره کدامین رخداد نازل شده است؟ حال آن که، آنچه مفسر و قرآن پژوه بدان نیازمند است، دستیابی به اطلاعات و دانشهای قرآنی و تفسیری با تکیه بر روایات صحیح و معتبر است. شاید توجه به همین مهم بوده است که پیشینیان را به سختگیری و دقت بسیار نسبت به اطلاعات موجود در این زمینه واداشته است. واحدی نیشابوری می نویسد:

(گفت وگو و بحث درباره اسباب نزول قرآن روا نیست مگر به روایت و شنیدن از کسانی که خود شاهد مورد نزول بوده اند).^۱

و نیز از محمد بن سیرین نقل شده که گفته است:

(درباره آیه ای از عبیده سؤال کردم، پاسخ داد: از خدا بترس و سخن راست و استوار بگو، آنان که می دانستند قرآن درباره چه نازل شده است در گذشته اند).^۲

این ضعف و عدم اعتبار، هم در زمینه سند روایات اسباب نزول و هم به لحاظ محتوا رخ می نماید که محتاج به تحلیل و نگرشی مستقل است.

آنچه درباره سند این احادیث به اختصار می توان گفت این است که حضور گروه وسیعی از ناقلان و مفسران تابعی، در انتقال این اخبار به نسلهای پس از خود، بهترین گواه بر سستی و ضعف این روایات است. افرادی چون: عکرمه، مجاهد، عطا، مقاتل، ضحاک، و... که نه سمعی از پیامبر (ص) داشته اند تا گفته ایشان حمل بر درک و دریافت از ناحیه حضرتش شود و نه قراین و احوال زمان نزول را مشاهده کرده اند تا از خطا و اشتباه در دریافت و انتقال مصون باشند و از سوی دیگر (همچنان که خواهد آمد) دلیل و مدرکی معتبر دال بر وثوق و عدالت این افراد در دس ترس نیست، بلکه چه بسا خلاف آن به صراحت از سوی فریقین رسیده است..

۳. تأثیر پذیری و انعطاف شدید اندیشه تابعین و راویان پس از ایشان در برابر آرا و افکار و انظار اهل کتاب، محقق را نسبت به دیدگاهها و نظریات این گروه، سخت به احتیاط و شک و تردید وا می دارد.

در این مختصر، مجال ریشه یابی و پی جویی علل و اسباب ورود اسرائیلیات و تحریفات اهل کتاب به حوزه تفسیر و علوم قرآنی نیست، بلکه تنها این نکته را یادآور می شویم که در اواخر قرن اول و همگام با فاصله گرفتن اندیشه وران اسلامی از حوزه اندیشه معلّمان واقعی وحی (اهل بیت) به تدریج زمینه رسوخ و نشر افکار و بافته های اهل کتاب در برخی حوزه های تفکر اسلامی به شدت فراهم آمد. رسوخ و راهیابی افکار بیگانه در حوزه اندیشه اسلامی و از جمله تفسیر قرآن و علوم وابسته به آن دارای عوامل اجتماعی، فرهنگی و دینی متعدّدی بوده است که از جمله مهم ترین آن می توان به احساس ضعف و کمبود فکری مردم آن عصر در زمینه شناخت اسباب و علل و مبدء آفرینش و اسرار وجود و نیز شناخت حقایقی که با مجموعه حوادث و رخدادهای هستی در ارتباط هستند، اشاره کرد که به تدریج زمینه های تمایل و گرایش عرب آن عصر را به اهل کتاب با انگیزه یافتن پاسخهای مناسب، فراهم کرد با این تصوّر واهی که ایشان از احاطه و آگاهی بیشتری در این وادی برخوردارند!^۳

۴. این گمان که نقل مطالب غیر مستند و یا مستند به منابع ضعیف و غیر اسلامی، در حوزه علوم قرآن، ضرری به عقاید و احکام و مسائل خاص اعتقادی اسلام نمی زند، تا در نتیجه محتاج به اعمال دقت و احتیاط بیشتری در آن رابطه باشد، به این تسامح و تساهل در پذیرش اندیشه ب یگانه دامن زد و مانع از دقت و احتیاط مسلمانان در شناخت اخبار و عقاید درست از نادرست گردید.

عوامل یادشده و نیز برخی انگیزه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و یا حزبی و تعصبی، به تدریج مفسران آن عصر را در پذیرش نقلها به اهمال کشانید و امروزه نتایج این تساهل را در آثار تفسیری و روایی ایشان به روشنی شاهدیم. درزمینه تفسیر با انبوهی از آراء و افکار اسرائیلی و نصرانی روبه روییم که به عنوان توضیح آیات قرآن ثبت گردیده است و در حوزه روایات و از جمله روایات اسباب نزول با گروهی گسترده از اخبار جعلی و محرّف و موضوع روبه روییم! و این حقیقت تلخ ما را در پذیرش آراء و انظار تفسیری و روایی موجود سخت محتاط و بدبین می سازد.

علاوه بر تمامی آنچه ذکر شد در دسترس نبودن مدارکی معتبر بر وثوق و عدالت راویان و ناقلان این اخبار، مایه تقدیم جرح بر تعدیل دراین گروه می شود، بلکه چه بسا سخنانی روشن درعدم اعتماد به قول و روایت و تفسیر ایشان و حتی عدم عدالت، از سوی هر دو فرقه به ما رسیده است. علامه شهیر محمد جواد بلاغی در مقدمه تفسیر آلاء الرحمن می نویسد:

(... این افراد، حتی در کتابهای عامّه تعدیل نشده اند، از آن جمله، عکرمه را کذاب غیر ثقه و بر رأی خوارج گفته اند.

أعمش را از مجاهد پرسیدند، گفت: تفسیر را از اهل کتاب گرفته است. و اما عطاء، احمد گفت: درمراسیل ضعیف تر از مراسیل حسن و عطا نیست. درباره حسن بصری گفته اند: تدلیس می کرد.

و نیز یحیی بن سعید درباره ضحاک گفته است: قول او پیش ما ضعیف است. و درباره قتاده گفته شده است: تدلیس می کرد. و کیع می گوید: مقاتل بن سلیمان کذاب است و...

اصول علمی شیعیان اباء دارد که روایات این اشخاص را بپذیریم تا چه رسد اقوال ایشان را. ۴ بنابراین، اندیشه و اقوال افرادی چنین و راویانی این گونه بی پروا، اعتبار لازم را در حوزه اندیشه قرآنی و از جمله اسباب نزول ندارد و ناگزیر باید به مؤیداتی از ناحیه عقل، تاریخ، احادیث معتبر و نصّ قرآن کریم و یا دیگر مرجّحات در پذیرش سخن و نظر ایشان روی آور د. ضعفهای محتوایی، مشکلی افزون بر ضعفهای سندی

چنانچه از اشکالهای سندی روایات یادشده چشم پوشی کنیم، با مشکلی مهم تر در حوزه محتوا و دلالت این احادیث روبه رو می شویم که تردید و دو دلی انسان را در پذیرش و بهره وری از این مدارک دو چندان می کند. نگاهی به روایات اسباب نزول نشان می دهد که بسیاری از آنها نقل به معنی شده و به دست ما رسیده اند و شرایط خاص سیاسی و فرهنگی حاکم بر قرن اوّل که مانع از کتابت حدیث بوده است، راویان را ناگزیر از حفظ و انتقال محفوظات خویش به گونه ای غیر مکتوب و سینه به سینه می ساخته است که در هر مرتبه نقل، لاجرم تغییرات و اضافات وزوایدی و یا احياناً نواقصی نیز به طور طبیعی به همراه داشته است. این تغییرات که در هر مرتبه، ناچیز و اندک جلوه می نموده، به تدریج و بر اثر تراکم و فزونی، گاه اصل ماجرا و حقیقت رخداد را مخدوش و به گونه ای دیگر جلوه داده است.

نقلهای متضاد

اکنون در زمینه اسباب نزول، گاه به روایاتی برمی‌خوریم که در مورد یک حادثه و رخداد، قدر جامع و جهت مشترک ندارند و در برخی موارد منبع نقل سخن نیز شخص واحدی است و با این وجود، نقلهای مختلف و متفاوت در قضیه خاص، به دست ما رسیده است و این خود نشانگر توسعه و شیوع (نقل به معنی) در حوزه روایات اسباب نزول است.

استنباطهای شخصی

از سوی دیگر، باید توجه داشت که راویان این احادیث، خود علل نزول و رخدادها و حوادث مرتبط با آن را مشاهده نکرده و بی‌واسطه نیز از گواهان دریافت نکرده‌اند، بلکه چه بسا بتوان ادعا کرد که اینان تنها بر اساس پیوند و مشابهتی که میان مفاد و مضمون آیه با قصه‌ای از اسباب نزول احساس می‌کرده‌اند، مبادرت به ذکر سبب نزول یادشده در ذیل آیه شریفه نموده و آن را به عنوان شأن نزول آن یاد کرده‌اند و برترین گواه بر این ادعا، سیاق خود آیات شریفه است و نیز ذکر سبب نزولهای متناقض در مورد آیه‌ای خاص، که آشنایان با وادی اسباب نزول و نگاهشده‌های مربوط به آن بدین امر معترفند. این خود نشانگر دخالت اجتهاد و نظر شخصی و در برخی موارد، اعمال سلیقه راوی است و یا تقویت‌کننده این احتمال که در بسیاری از این روایات، جعل و تحریف صورت گرفته است.^۵

به هر صورت، با احتمال چنین اموری، دیگر سخن از اعتبار و حجیت روایات موجود اسباب نزول، سخنی غیر علمی خواهد بود و ناگزیر باید به سراغ مرجحات و معیارهایی رفت که می‌تواند ما را در گزینش روایات صحیح و معتبر یاری رساند و صحت و سندیت آن سبب را تأیید و تضمین کند. در این زمینه روشهای شناخته شده‌ای وجود دارد که متخصصان علم حدیث بدان واقفند؛ مانند: تصحیح اسناد، بهره‌بردن از اخبار متواتر و قطعی الصدور، تطبیق مورد با تاریخ، عقل، واقعیات مسلم و پذیرفته شده و... اما در این مورد، وسیله دیگری نیز وجود دارد که با تکیه بر آن می‌توان به اعتماد و باوری قوی‌تر در مورد اسباب نزول دست یافت و آن، برابری سبب با مفاد تفسیری آیه شریفه است، زیرا حدیث در اعتبار خود به تأیید قرآن نیازمند است. بنابراین، اسباب نزول یادشده در ذیل آیات کریمه، چنانچه متواتر، یا قطعی الصدور نباشد، با آیه برابر می‌شود و تنها در صورتی که با مضمون آیه و تفسیر آن و دیگر نشانه‌ها و قراینی که در اطراف آیه موجود است، همسویی داشته باشد، مورد پذیرش واقع می‌شود و به دیگر تعبیر، شأن نزول آیه می‌بایست بتواند ابهام آیه را برطرف کند و مشکل تفسیر آن را به گونه‌ای روشن حل کند و با این حال با ضروریات دین و مسلمات عقلی، ناسازگار نباشد.

این موضوع هرچند نیازمند تفصیل بیشتری است، ولی ما به همین اندک بسنده می‌کنیم و همت خویش را به ذکر آیات و نمونه‌هایی در این محور معطوف می‌داریم، زیرا ارائه مصادیق روشن، بهترین گواه درستی ادعای فوق است.^۶

۱. (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالاً وَّوَلَدًا) مریم ۷۷

آیا دیده ای آن کس را که آیات ما را انکار کرد و گفت اموال و فرزندان بسیاری نصیبم خواهد شد. برخی مفسران، شأن نزولی برای این آیه نقل کرده اند بدین مضمون که: منظور از فرد یادشده در آیه شریفه (عاص بن وائل) پسر (هشام قرشی سهمی) از متعصبان در شرک می باشد، زیرا یکی از مؤمنان به نام (خبّاب بن ارت) طلبی از او داشت که چون آن را درخواست کرد، عاص به استهزا پاسخ داد:

مگر شما معتقد نیستید که در بهشت طلا و نقره و حریر است، (خبّاب) پاسخ داد: آری، معتقدیم. گفت: پس موعده من و تو در همان بهشت. به خدا قسم در آن جا ثروتمند می شوم و مال و فرزند زیادی پیدا می کنم. در آن هنگام، قرض تو را نیز ادا خواهم کرد. و نیز در الدر المنثور چنین آمده است:

(خباب بن ارت گفت: من مردی آهنگر بودم که طلبی از عاص بن وائل داشتم. چون به نزدش رفتم تا طلبم را وصول کنم پاسخ داد: به خدا سوگند نمی دهم مگر این که به محمد (ص) کافر شوی. گفتم: به خدا سوگند هرگز به محمد (ص) کافر نخواهم شد تا بمیری و دوباره زنده شوی. عاص گفت: پس طلبت را نیز در جهان دیگر که مال و فرزند پیدا کردم بیا بگیر.

خدا این آیه را درباره گفتار او نازل کرد.) ۸

لیکن بررسی تفسیر آیه شریفه روشن می سازد که شأن نزول یاد شده تناسب چندانی با آیه مورد بحث ندارد، زیرا سیاق آیات نشان می دهد این سخن از کسانی صادر شده است که به رسول خدا (ص) ایمان آورده بودند و یا در معرض ایمان به آن حضرت بودند، ولی بر اثر تبلیغات سوء کافران و مشاهده ثروت و مکنت ایشان و نیز زمینه های فقر اندیشه و جهل فکری، به کافران متمایل و ملحق شدند و این سخن را بر زبان آوردند که: با پیروی از کیش بت پرستی به یقین درد دنیا صاحب مال و اولاد می شویم، با این توهم و اندیشه خرافی که در ایمان به خدا و پیروی از دین وی، نحوست و شومی نهفته است و آدمی به فقر و فلاکت مبتلا خواهد شد و برعکس آن در شرک و بت پرستی میمنت و برکت و شکوه و جلال وجود دارد که ثروت و افزونی را برای وی به ارمغان می آورد. خدای تعالی در پاسخ سست مداران و موهوم پرستان چنین می فرماید:

(أَطَّلِعُ الْغَيْبَ أَمْ أَتَّخِذُ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا...)

آیا براستی اینان از اسرار غیب مطلع گشته اند یا با خدا عهد و پیمانی بسته اند؟

و با این تعبیر پاسخی می دهد به افراد نادانی که یا اسیر خرافات و اندیشه های ساده لوحانه شده اند. و یا در هر شرایط به فکر فرار از مسؤولیتها و شانه خالی کردن از تعهدهای الهی هستند و گمان می برند که ایمان و پاکی و تقوا مایه پشت کردن دنیا به آدمی و قرین گشتن وی با فقر و فلاکت است در مقابل گریز از ایمان و دین، مال و ثروت را افزون خواهد ساخت و بر شکوه و جلال مادی زندگی خواهد افزود.

قرآن در این آیات، خرافه ای چنین را مورد تعجب و انکار قرار داده است و بدان پاسخ می دهد.

اما این که بیشتر مفسران این آیه را در شأن یکی از متعصبان در شرک و کفر، نازل دانسته اند چندان درست نمی نماید، زیرا:

فرد مشرک به قیامت اعتقاد ندارد، تا از روی حقیقت و اعتقاد بگوید (لاوتینّ مالاً و ولداً) و اگر گفته شود که فرد مشرک از روی تمسخر و استهزا این سخن را گفته است و نه از روی حقیقت و اعتقاد، باز هم پذیرفته نیست، زیرا در آیه دیگر خداوند متعال در مقام احتجاج برآمده است و احتجاج یاد شده در آیه، متناسب جایی است که گوینده (لاوتینّ...) از سرباور و اعتقاد سخن گفته باشد و نه تمسخر و استهزا.

آیه شریفه (أطلع الغیب أم اتّخذ...) صریح در احتجاج و استدلال است، روشی چنین، تنها در موردی معنی دارد که خصم نظریه ای جدی داشته باشد و بر آن دلیل اقامه نماید، تا در نتیجه بتوان در مقام جواب به طور منطقی و مستدل بدان پاسخ گفت در غیر این صورت، پاسخ منطقی و مس تدل در برابر استهزاء و ریشخند نیز صورت تمسخر و بازی به خود خواهد گرفت و از صورت جدی و استدلالی بودن خارج خواهد شد.

آنچه بر قوت و صحت این نظر می افزاید، تأکید و قسم در جمله (لاوتینّ...) است که می رساند این سخن از روی باور و به گونه جدی بیان شده و نظر به آخرت ندارد، بلکه منظور (مال و فرزند) در دنیا است.

ممکن است گفته شود اساساً عاص بن وائل در صدد مسخره کردن خباب نبوده است، بلکه بدین منظور این کلام را بر زبان رانده است که پاسخی کوبنده به وی بدهد و خود را از ادای دین معاف بدارد، بی هیچ باور و اعتقادی نسبت به معاد و روز جزا. می گوئیم در این صورت نیز افزودن نام فرزند در کنار مال و ثروت در مقام جواب بی معنی خواهد بود و توجیهی نخواهد داشت، زیرا تنها کافی بود بگوید: من در آن جا صاحب مال و ثروتی بس افزون خواهم شد. و خداوند در پاسخ چنین فردی می بایست مناسب باوی سخن بگوید و بفرماید (والعاقبة للمتقین) یعنی در بینش یک موحد درست است که قیامتی وجود دارد، ولی موحد می داند که در قیامت تنها اهل تقوا امکانات دارند و نه کافران و مشرکان، بنابراین فرد مشرک در قیامت چیزی ندارد تا بخواهد قرض را بپردازد!

به طور طبیعی پاسخ چنین فردی مفاد آیات بعدی است که می فرماید: (کلاً سنکتب ما یقول و نمداً له من العذاب مداً...) که می بایست بدون فاصله و پس از بیان سخن وی، ذکر می شد. بنابراین، آیه با شأن نزول عاص بن وائل همخوانی ندارد، بلکه آیه به گونه عام نظر به کسانی دارد که نابخردانه می پندارند هر کس به ایمان گروید تهی دست می شود و هر که به کفر گروید ثروتمند و توانمند می گردد!

قرآن پندار و توهمی چنین را سخت تخطئه کرده و فرجام شوم افرادی این گونه را به ایشان یادآور می شود و آنان را از همسوسدن و قرار گرفتن در جبهه شرک و کفر بر حذر می دارد. (۹)

۲. (ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغير علم...) انعام ۱۰۸/

ای مؤمنان، به آنان که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، مبادا آنان نیز از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام گویند...

سیوطی در تفسیر الدر المنثور درباره این آیه شریفه، سبب نزول را یادآور می شود، و می نویسد: (چون فوت ابوطالب نزدیک شد، مشرکان قریش به یکدیگر گفتند، خوب است به سراغ او برویم و بخواهیم که به برادر زاده اش: محمد(ص) سفارش کند که متعرض ما و خدایانمان نگردد. به دنبال این گفت و گو ابوسفیان، ابوجهل، نضر بن حارث، امیه، ابی، عقبه بن ابی معیط، عمرو بن عاص و اسود ابن بختری به نزد ابوطالب رفتند و به او گفتند: تو بزرگ و رئیس مایی؛ برادرزاده ات، ما و خدایان ما را آزار می دهد، تقاضا داریم او را بخواهی و از این عمل، او را نهی کنی. ابوطالب پیامبر(ص) را خواست و به او گفت: اینان را که می بینی فامیل و بستگان تو هستند و تقاضایی دارند.

حضرت فرمود: چه می خواهند؟

قریش گفتند: ما از تو می خواهیم دست از خدایان ما برداری در مقابل ما نیز به خدای تو کاری نخواهیم داشت.

رسول خدا (ص) فرمود: اگر این پیشنهاد را از شما بپذیرم شما نیز حاضرید پیشنهادی از من را بپذیرید؟

گفتند: آن پیشنهاد چیست؟

فرمود: کلمه ای را بر زبان بیاورید که در اثر گفتن آن، ملک عرب را به چنگ آورده و از عجم خراج دریافت کنید، ابوجهل پرسید: آن کلمه چیست؟ رسول خدا (ص) فرمود:

بگوید: (لا اله الا الله)، حاضران از شنیدن این سخن روی ترش کرده و از گفتن آن ابا ورزیدند.

ابوطالب رو به حضرتش کرده گفت: جز این را بخواه چون این مردم از این کلمه وحشت دارند.

رسول خدا(ص) فرمود: ای عمو، من جز این را نخواهم خواست مگر این که خورشید را در دست من بگذارند. حتی اگر چنین نیز بکنند باز از این سخن دست بر نخواهم داشت.

قریش چون این سخنان را شنیدند خشمگین شده گفتند: ای محمد (ص) یا از بدگویی و دشنام به خدایان ما دست بردار و یا این که ما نیز تو و آن که تو را مأمور این کار کرده دشنام خواهیم داد.

این جا بود که خداوند این آیه شریفه را نازل کرد. (۱۰)

آنچه در این روایت نسبتاً طولانی به عنوان سبب نزول آیه شریفه ذکر شده است، پذیرفتنی نیست، زیرا:

به لحاظ تفسیری آیه شریفه با مفاد روایت فوق، همخوانی ندارد، زیرا در این آیه صحبتی از دعوت به میان نیامده است، بلکه تنها از دشنام به بت‌های مشرکان نهی شده است و این مهم، خود منطقی است که اسلام در رأس شیوه های برخوردی مؤمنان بدان توصیه می کند. خداوند در آیات پیشین سخن از منطقی بودن تعلیمات اسلام و تکیه این دین بر استدلال و آزادی در انتخاب و اجتناب از اجبار، زورگویی و تحکم به میان آورده است:

قد جاءكم بصائر من ربكم، فمن أبصر فلنفسه و من عمى فعليها و ما أنا عليكم بحفيظ... انعام / ١٠٤

پروردگارتان به شما ادراک داده است. هر که از روی بصیرت می نگرد به سود اوست و هر که چشم بصیرت برهم نهد به زیان اوست و من نگهدارنده شما نیستم.

در این آیه نیز بر این نکته تأکید می کند که مؤمنان باید از دشنام و توهین به معبودهای مشرکان خود داری ورزند، زیرا اقدامی چنین، آنان را نیز وادار به عکس العملی همانند ساخته و سبب می شود که آگاهانه یا ناآگاهانه و از سر ستمکاری، به ساحت قدس الهی توهین کنند و در حقیقت با این رهنمود نمونه ای از ادب دینی را به مؤمنان خاطرنشان می سازد که در پرتو رعایت آن، حرمت مقدّسات جامعه دینی محفوظ خواهد ماند. زیرا هر انسانی به طور طبیعی از حریم مقدّسات خویش دفاع می کند و با آنان که بدین مقدّسات تجاوز کنند و ستم روا دارند مقابله می کند و چه بسا در اوج خشم و شدت عصبانیت، زبان به ناسزا و دشنام بگشاید.

مسلمانان نیز در معرض این خطر بودند که به منظور دفاع از حریم مقدّسات دینی و باورهای اعتقادی خویش، مشرکان و بت‌هایشان را آماج ناسزا گویی قرار دهند و به دنبال آن، مشرکان به مقابله و هتک حرمت حریم الهی برخیزند. قرآن صریحاً از این مسأله نهی کرده و رعایت اصول ادب و عفت و نزاکت را مخصوصاً در مقام بیان و گفتار، خاطرنشان می سازد و مؤمنان را حتی در برابر خرافاتی ترین عقاید و زشت ترین برخوردها، دعوت به آرامش و رفتار منطقی می کند، زیرا با دشنام و ناسزا نمی توان کسی را از پیمودن راه خطا بازداشت و او را به راه هدایت و صواب راهنمون ساخت، بلکه چه بسا به عکس، تعصّب شدید و برخاسته از جهالت ممکن است این افراد را در آیین باطل و باورهای پوچ خویش، راسخ تر سازد.

باتوجه به آنچه گفته شد، نمی توان نهی در آیه یاد شده را متوجه به رسول خدا(ص) دانست، آن رسولی که معلّم و پیشوای ادب و نزاکت بود و خلق عظیم و درس آموزش مانع از این بود که لب به ناسزا بگشاید. آنچه نیز به عنوان لعنت نسبت به بعضی از بزرگان قریش در پاره ای از روایات وارد شده است، ناسزا و توهین نیست، بلکه نفرینی است از ناحیه آن حضرت به درگاه الهی، چونان خود قرآن که می فرماید:

(مَنَعَ لِلْخَيْرِ مَعْتَدَ أَثِيمٍ عَتَلَّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ) قلم ١٢ /

خلق را هر چه بتوانند از خیر و سعادت باز می دارند و به ظلم و بدکاری می کوشند، با این همه متکبرند و خشن، با آن که حرام زاده و بی اصل و نسب اند.

بنابراین، مخاطب آیه (لاتسبوا...) مسلمانانی هستند که در آن عصر، در اثر برخورد با مشرکان و مشاجره و جدال با آنان کارشان به دشنام می کشید. قرآن کریم این شیوه را ممنوع دانسته و به ایشان این پیام را می دهد که: ناسزا و دشنام، شایسته پیروان انبیا نیست ۱۱.

۳. (وما یستوی الاحیاء ولا الاموات انّ الله یسمع من یشاء و ما أنت بمسمع من فی القبور) فاطر ۲۲ /

زندگان و مردگان یکسان نیستند، خدا پیام هدایت خویش را به گوش هر که بخواهد می‌رساند و تو ای پیامبر نخواهی توانست سخن خود را به گوش این مردگان خفته در گور، برسانی. سیوطی در تفسیر الدر المنثور از ابن عباس در ذیل جمله (انک لاتسمع الموتی و ما أنت بمسمع من فی القبور) روایت کرده است:

(رسول خدا (ص) در جنگ بدر بر کنار کشتگان ایستاد و فرمود:

ای فلان بن فلان، آیا آنچه را پروردگارت وعده داده بود، حق یافتی؟ آیا تو نبودی که به پروردگارت کفر ورزیدی؟ فرستاده اش را تکذیب کردی؟ و آیا تو نبودی که قطع رحم کردی؟

اصحاب می‌گفتند: یا رسول الله (ص) آیا آنها می‌شنوند آنچه را که تو به ایشان می‌گویی؟ فرمود:

شما که زنده هستید بهتر از اینها سخنان مرا نمی‌شنوید. در این جا بود که خدای سبحان این آیه را نازل کرد: (انک لاتسمع الموتی و ما أنت بمسمع من فی القبور)، و این مثلی است که خدا در حق

کافران زده است که مانند مردگان دعوت او را نمی‌شنوند. ۱۲

دقت در روایت یادشده و نیز همخوانی تفسیری آن با آیه شریفه، نشانگر مجعول بودن و عدم سببیت آن برای نزول آیه است.

آنچه در وهله نخست و در مفاد خود روایت جلب توجه می‌کند، آیه ای است که راوی نقل کرده و همخوانی با آیات قرآن ندارد، زیرا صدر آن از آیه ۸۰ سوره (نمل) گرفته شده است و ذیل آن از آیه ۲۲ سوره (فاطر). افزون بر آن، ساحت رسول خدا (ص) برتر از آن است که پیش از آن که پروردگار دستوری دهد، از پیش خود چیزی بگوید و سپس خدای سبحان آیتی فرو فرستد و آن حضرت را تکذیب کند. او ادعا کند و خبر دهد از این که مردگان چون زندگان سخنانش را می‌شنوند و خدایش او را تکذیب کند که مردگان هیچ نمی‌شنوند. ۱۳.

از همه اینها که بگذریم، سیاق و نیز پیام آیه یادشده گواهی می‌دهد که این آیه مانند آیات قبل و بعد از آن، در مکه نازل شده است و ربطی به واقعه بدر که در مدینه رخ داده است، ندارد.

و اما به لحاظ تفسیر آیه شریفه: ۱۴

خداوند در این چند آیه: (وما یستوی الاعمی و البصیر)، (والالظلمات و النور) و (ولا الظل و لا الحرور) و (وما یستوی الاحیاء و لا الاموات، ان الله یسمع من یشاء...) تمثیلهایی برای دو گروه مؤمن و کافر ذکر می‌کند و در ضمن آن آثار ایمان و کفر را به روشن‌ترین وجه م‌جسم می‌سازد. در نخستین مثال، مؤمن و کافر را به بینا و نابینا تشبیه کرده و از آن جا که چشم بینا به تنهایی راهگشا نیست، بلکه در پرتو نور و روشنایی است که انسان را به مقصد راهنمون می‌گردد، در تشبیه دوم ایمان مؤمن را به نوری که در جهان معنی‌عامل رشد و تکامل و حرکت وی می‌شود، تشبیه کرده و در سومین مثال، آرامش و امن و امان مؤمن را در سایه ایمان یادآور شده و سرانجام در این آیه، مؤمنان را انسانهایی زنده و دارای تلاش و رشد و کافر را چونان چوبی خشکیده و بی‌روح که نه شادابی دارد و نه برگی و سایه ای و جز برای سوزاندن م‌ناسب نیست، معرفی می‌کند.

وبا تعبیر: (انّ الله یسمع من یشاء...) درصدد بیان این معنیست که مؤمن در پرتو عنایت و لطف الهی از مردگی به حیات و زندگی راه می یابد چون با حقّ پذیری، این استعداد و قابلیت را در نفس خویش فراهم ساخته است.

و اما کافران، (و ما انت بمسمع من فی القبور)، مردگانی هستند که خاصیت پذیرفتن هدایت را ندارند و دلهاشان مهر خورده است، در نتیجه رساترین فریادها و دلنشین ترین سخنان و گویا ترین بیانها، برایشان غیر قابل درک خواهد بود، زیرا که روح انسانی خویش را بر اثر اصرار بر گناه و لجاج و عناد و غوطه وری در گناه از دست داده اند. بدین خاطر، رسولش را در آیه بعد تسلیم داده و می فرماید: (إن أنت إلا نذیر)؛ تو از بی ایمانی و کفر ایشان نگران مباش و بیم به دل راه مده زیرا که وظیفه توتنها ابلاغ و انداز است.

در تفسیر قمی، ذیل آیه شریفه، از امام (ع) نقل کرده است که فرمود:
(منظور کافرانند که از تو چیزی نمی شنوند، همان طور که مردگان اهل قبور چیزی نمی شنوند.) ۱۵

لازم به یادآوری است که آنچه را بیان کردیم، تنها در این راستا بود که غیر واقعی بودن روایت یادشده را به عنوان سبب نزول آیه شریفه به اثبات رسانیم، لیکن این معنی با آنچه در مورد سخن گفتن پیامبر (ص) با مردگان بدر وارد شده است، ناسازگاری ندارد. در حدیث است که پی امیر(ص) در روز جنگ بدر دستور داد که جسدهای کافران را بعد از پایان جنگ، در چاهی بیفکنند، سپس آنان را صدا زد و فرمود:

(هل وجدتم ما وعد الله و رسوله حقاً؟ فانی وجدت ما وعدنی الله حقاً).

آیا شما آنچه را خدا و رسولش و عده داده بود حق یافتید؟ من آنچه را خدا به من وعده داده بود، به حق یافتم.

عمر زبان به اعتراض گشود و گفت: ای رسول خدا (ص)، چگونه با جسدهایی سخن می گویی که روح در آنها نیست؟ حضرتش فرمود:

(ما أنتم باسمع لما أقول منهم، غیر أنّهم لا یستطیعون أن یردّوا شیئاً).

شما سخنان مرا از آنها بهتر نمی شنوید، چیزی که هست آنها توانایی پاسخ گویی را ندارند.) ۱۶
چه در حقیقت این ماجرا به شرایط ویژه ای اشاره دارد که حضرتش فراتر از روابط عادی عالم ماده با ارواح این کشتگان سخن گفت و حقیقت دریافتهای راه یافتگان به آن عالم را برای خاکیان بیان داشت. ۱۷

بی راه نخواهد بود اگر بگوییم، آنان که روایت یادشده در بدو سخن را به عنوان سبب نزول آیه، یاد کرده اند یادی از این ماجرا را در خاطر داشته و انسی ذهنی باین روایت داشته اند و در نتیجه بدین خطا گرفتار آمده اند.

۴. (ما کان لنبیّ أن یكون له أسرى حتی یثخن فی الارض، تریدون عرض التّیا و الله یرید الاخره و الله عزیز حکیم) انفال ۱۶۷

هیچ پیامبری را روا نباشد که اسیرانی از دشمن بگیرد، مگر زمانی که کاملاً بر آنها پیروز گردد. شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید، ولی خداوند سرای آخرت را برای شما می خواهد و اوست کاردانی که شکست نمی پذیرد.

در مورد سبب نزول آیه فوق، روایاتی از سوی برخی مفسران ذکر شده است که بنا بر مفاد آنها آیه شریفه در رابطه با اقدام پیامبر(ع) و مسلمانان به اخذ (فدیه) در مقابل اسیران بدر، بعد از جنگ و پیش از اجازه خداوند است. آلوسی در تفسیر روح المعانی و فخر رازی در تفسیر کبیر، می نویسند:

رسول خدا (ص) در روز بدر نسبت به سرنوشت اسیران جنگی با اصحاب خود مشورت کرده، نظر ایشان را جویا شد. ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا اینها قوم و فامیل تو هستند، از کشتنشان دست نگهدار و زنده شان بگذار و در عوض از ایشان فدیة بگیر تا در نتیجه در برابر کفار نیرومند تر شویم. در مقابل، عمر گفت: یا رسول الله (ص) اینان بودند که تو را در مکه تکذیب می کردند و از آن شهر بیرونت راندند، همه را پیش بخوان و گردنهایشان را بزن، به علی اجازه ده گردن عقیل را بزند، حمزه را بر قتل عباس مسلط ساز و به من نیز اجازه ده، تا گردن فلانی را بزنم.

سعد بن معاذ نیز همین را پیشنهاد کرد و گفت: ما نخستین جنگ خود را با گروه مشرکان انجام داده ایم و من چنین مصلحت می دانم که یک نفر از ایشان را زنده نگاه نداریم و با کشتن آنان، مشرکان را ضعیف سازیم.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: مثل تو ای ابوبکر، مثل ابراهیم است آن هنگام که به درگاه الهی عرضه داشت: (فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم) (ابراهیم ۳۶)، و نیز عیسی(ع) که گفت: (إن تعذبهم فانه عبادک و إن لم تغفر لهم فانک أنت العزیز الحکیم) (مائده ۱۱۸) و مثل تو ای عمر، مثل نوح است که عرض کرد: (رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیناراً) (نوح ۲۶) و نیز موسی (ع) آن هنگام که گفت: (ربنا اطمس علی أموالهم و اشدد علی قلوبهم.) (یونس ۸۸)

سپس حضرتش روی به عمر کرده، فرمود: ای اباحفص آیا مرا دستور می دهی کسی چون عباس را بکشم! و قول ابوبکر را پذیرفت و در مقابل اسیران فدیة گرفت. در این هنگام آیه فوق نازل شد و مسلمانان را بر اخذ فدیة و نکشتن اسیران نکوهش کرد.

عمر می گوید: فردای آن روز بر پیامبر اکرم (ص) وارد شدم در حالی که حضرت به همراه ابوبکر نشسته و گریه می کردند، چون سبب گریه آن دو را سؤال کردم پیامبر(ص) فرمود: بر تصمیم خویش نسبت به اخذ فدیة در مقابل اسیران اشک می ریزیم. ای عمر، براستی اگر در این ماجرا عذاب ی از آسمان نازل می شد، هیچ کس جز تو و سعد بن معاذ از آن در امان نبود! ۱۸

ما در این مختصر، بی آن که بخواهیم اسیر پيشداوری شویم و یا مفاد روایت فوق را با مبانی عقلی و کلامی پذیرفته شده، به نقد بگذاریم، تنها با محک تفسیر آیه شریفه، به آزمون سبب نزول یاد شده می رویم و براین باوریم که متن آیات کریمه و پیام اصیل آن، برترین ابزار برای بازشناسی حق از باطل و سره از ناسره است.

مفسران در این مسأله اتفاق دارند که این آیات پس از جنگ بدر نازل شده است و در ضمن آن، مجاهدان را به برخی نکات حساس و سرنوشت ساز در عرصه نبرد، تذکر می دهد و نیز ایشان را به خاطر برخی بی توجهی ها مورد سرزنش قرار می دهد.

آنچه مورد اختلاف است این نکته است که سرزنش نسبت به چه چیز و متوجه به چه کسی است؟ برخی آن را متوجه رسول خدا (ص) و مؤمنان می دانند، برخی دیگر با استناد به پاره ای از روایات، عمر را و برخی دیگر عمر و سعدبن معاذ را از جمع سرزنش شدگان خارج می دانند. گروهی از مفسران این سرزنش را تنها متوجه به مؤمنان و نه رسول خدا (ص) و یا متوجه به فردی معین و یا افرادی که در مشورت رسول خدا (ص) با ایشان، رأی به أخذ فدیة از اسیران دادند، می دانند. بر طبق این تفسیر آنچه مورد نکوهش و ملامت الهی قرار گرفته است، رأی به آزاد س از اسیران درمقابل دریافت فدیة از ایشان است.

جمعی دیگر از مفسران، عتاب در آیات یادشده را نسبت به مسأله أخذ فدیة و نیز حلال شمردن غنیمت، پیش از اذن و اباحه الهی می دانند، چه این که در آیات بعد خداوند این اجازه را به مؤمنان داده است.

بر طبق این تفسیر، پیغمبر اکرم (ص) نیز مورد سرزنش خواهد بود چون ایشان بود که در ابتدا مبادرت به مشورت با مؤمنان درمورد دریافت فدیة کرد.

اما واقعیت این است که اساساً آیات شریفه فوق، ناظر به مسأله أخذ فدیة از اسیران درمقابل آزادی ایشان و یا اقدام به مشورت و نظر خواهی از مؤمنان در این مورد نیست، بلکه به نکته ای بس مهم تر در زمینه جنگ و جهاد مؤمنان با کافران اشاره دارد.

خداوند در این آیات، سنت پیامبران الهی را به مؤمنان یاد آورد می شود که چون به جنگ با دشمنان خدا بر می خاستند و برایشان دست می یافتند، آنان را می کشتند و با این اقدام در حقیقت زهر چشمی از دیگر کافران و دشمنان دین ستیز می گرفتند، تا دیگر کسی خیال جنگ و ستی ز با خدا و رسولش را در سر نپروراند و رسم آنان چنین نبوده است که در عرصه پیکار از دشمن اسیر بگیرند، سپس منت نهاده و در مقابل دریافت پول آزادشان سازند، مگر آن که کاملاً پیروز می شدند و دینشان در زمین مستقر می گردید. در این صورت بود که اسیران را زنده نگاه داشته و در مقابل دریافت فدیة آزاد می کردند، همچنان که خداوند در آیاتی دیگر که به پیامبر (ص) وحی فرمود این مسأله را تجویز کرد.

(فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ، فَشَدُّوا الوَثَاقَ، فَإِمَّا مَنَّا بَعْدَ وِإِمَّا فِدَاءً...)

محمد / ۴

هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبه رو شدید، ضربات خود را بر گردن آنان فرود آورید تا هنگامی که بر آنان غلبه کنید در این هنگام دیگر آنان را نکشید، بلکه ببندید و اسیر سازید، سپس آنان را بدون گرفتن فدیة یا با گرفتن فدیة آزاد کنید.

بنابراین آیات فوق هیچ گونه ناسازگاری با گرفتن (فدیه) و آزاد ساختن اسیران جنگی در صورتی که مصلحت جامعه اسلامی آن را ایجاب کند ندارد و حتی در آیات بعد مشاهده می کنیم احکام و دستوراتی را در این زمینه طرح کرده و می فرماید:

(فكَلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا...) انفال / ۶۹

و به مسلمانان اجازه می دهد که از غنیمت جنگی و مبلغی که در برابر آزادی اسیران می گرفتند استفاده کنند. کریمه یادشده در حقیقت مسلمانان را به نکته ای بس مهم تر در امر جنگ توجّه می دهد و آن این که جبهه مؤمنان هیچ گاه نباید پیش از شکست کامل دشمن به فکر گرفتن اسیر باشد، زیرا مشغول شدن به گرفتن اسیران و پی آمدهایی که این مسأله دارد چون بستن دست ایشان و انتقال به محلی مناسب، پیش از اطمینان از شکست کامل دشمن، این خطر را در برخواهد داشت که مؤمنان را از هدف اصلی، یعنی جنگ باز دارد و به دشمن نیز این امکان را بدهد که حملات خود را تشدید کرده و جنگجویان را درهم بکوبد. اقدام به گرفتن اسیر تنها در شرایطی مجاز است که دشمن، کاملاً شکست خورده باشد و اطمینان از پیروزی نهایی به دست آمده باشد. تنها در این صورت است که به حکم انسانیت و آرمانهای اخلاقی اسلام، می توان دست از کشتن برداشت و دشمن را به اسارت در آورد. بر طبق پاره ای از روایات و نقلهای تاریخی، برخی مسلمانان در (میدان بدر) در اندیشه گرفتن اسیر برای دستیابی به فدیه و بهای آزادی ایشان طبق معمول جنگهای آن روز بودند، خداوند در این آیه مؤمنان را از این اقدام خطرناک بر حذر می دارد و در آیه بعد، فرجام آن را عذابی بس عظیم می شمارد:

(... لِمَسْكَم فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) انفال / ۶۸

و اما این که برخی گفته بودند، عتاب در آیه یادشده متوجّه به أخذ فدیه و مباح شمردن غنیمت پیش از اجازه الهی است نیز نمی تواند نظریه صحیحی باشد، زیرا همان گونه که یادآور شدیم اساساً ظاهر آیات فوق بحث درباره گرفتن اسیران جنگی است، نه مسأله (فدیه) حال پیش از اذن الهی و یا بعد از آن. افزون بر این نکته، مسلمانان پس از نزول این آیات مبادرت به گرفتن (فدیه) کردند نه پیش از آن تا مستوجب عتاب شوند و از همه مهم تر این که مقام و ساحت رسول خدا (ص) برتر از گمان و احتمالاتی چنین است که حضرتش قبل از اذن الهی و وحی آسمانی امری را حلال و مباح شمارد و حاشا که خدای تعالی نیز رسولش را تهدید به عذابی عظیم کند، عذابی که در برابر جرم و گناه نازل می شود و پیامبر، معصوم از گناه است.

نکته دیگر این که خداوند در قرآن خطاب به پیامبر می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) انفال / ۳۳

تا زمانی که تو در میانشان هستی، خداوند عذابشان نکند.

حال با این تصریح قرآن چطور می توان درستی شأن نزول را پذیرفت که پیامبر بگوید اگر عذاب نازل می شد، همه (حتی من که پیامبر هستم) هلاک می شدیم جز عمر و...!

بنابر این و با توجّه به تفسیر فوق، می توان نتیجه گرفت که برخی از مسلمانان از آن حضرت درخواست کرده اند که غنیمت جنگی را به ایشان بدهد و اسیران را نیز در مقابل گرفتن فدیه آزاد

سازد. خداوند در نخستین آیه، ایشان را در اصل گرفتن اسیر مورد عتاب و ملامت قرار داده است و در آیه بعد، آنچه را که به خاطر آن مبادرت به گرفتن اسیر کرده بودند (یعنی فدیة) برایشان مباح گردانید، نه این که اساساً پیامبر(ص) در مباح شمردن فدیة با آنان شرکت داشته و یا در کشتن اسیر و یا آزاد کردن و فدیة گرفتن با مسلمانان مشورت کرده باشد، تا در نتیجه مورد سرزنش الهی واقع شده باشد.

بدین ترتیب و با توجه به تفسیر آیات، نادرست بودن سبب نزول یادشده روشن می شود ۱۹.

آنچه ذکر شد، تنها نگاهی کوتاه و گذرا بود به نقش و ارتباط علم تفسیر با اسباب نزول موجود در زمینه آیات قرآن و اهمیّت آشنایی مفسّر با این ابزار، در جهت فهم و درک مضامین بلند آیات وحی و راه جستن به حقیقت تفسیر.

ما در این مختصر، به هیچ روی ادّعا نداریم که این مسأله را چنان که باید، مورد بررسی و دقت قرار داده و نتایج همه جانبه ای را به دست آورده ایم، لیکن بر این باوریم که تلاشهایی چنین در زمینه تفسیر و علوم قرآن، زمینه ساز طرح اندیشه های ناب خواهد بود و راه را ب رای پویایی هر چه بیشتر فرهنگ و معارف غنی قرآن خواهد گشود.

۱. واحدی، اسباب النّزول / ۳.

۲. سیوطی، الاتقان / ۳۱؛ تاریخ قرآن، محمود رامیار / ۲۸۶.

۳. ابن خلدون، مقدّمه العبر / ۴۳۹؛ ذهبی، التفسیر و المفسرون، ۱ / ۱۷۷؛ حبیب الله جلالیان، تاریخ تفسیر قرآن کریم / ۱۱۴.

۴. محمّد جواد بلاغی، آلاء الرّحمن فی تفسیر القرآن / ۴۵؛ دزفولی، قانون تفسیر / ۴۴۱.

۵. در این محور، حضرت علامه طباطبایی، بحثی مبسوط و مکفی در کتاب قرآن در اسلام / ۷۵ و ۱۷۴ ذکر کرده اند که طالبان تفصیل بیشتر، می توانند بدان مدرک مراجعه کنند.

۶. در این زمینه به منابع زیر جهت اطلاعات بیشتر می توان مراجعه کرد:

الف. علامه طباطبایی، قرآن در اسلام، (چاپ اسلامیّه) / ۷۴ - ۱۷۴.

ب. دزفولی، قانون تفسیر، (کتابخانه صدر) / ۱۴۸ و ۲۶۶ و ۴۴۱.

ج. سید محمّد رادمنش، آشنایی با علوم قرآن، (دیبا) / ۳۰۱.

د. رجبعلی مظلومی، علوم، کتاب، قرائت، تفسیر قرآن، (أفاق) / ۱۴۸.

ه. علی حجّتی کرمانی، تاریخ و علوم قرآن / ۶۹.

و. ذهبی، التفسیر و المفسرون، (داراحیاء التراث العربی)، ۱ / ۱۷۷.

ز. حبیب الله جلالیان، تاریخ تفسیر قرآن کریم، (أسوه) / ۱۱۴.

ح. محمّد جواد بلاغی، آلاء الرّحمن فی تفسیر القرآن، (وجدانی) / ۴۵.

۷. تفسیر قمی، ۲ / ۵۴.

۸. سیوطی، الدرّ المنثور، ۴ / ۲۸۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ۶ / ۸۱۶.
۹. علاّمه طباطبایی در المیزان، ۱۴ / ۱۱۱ و صاحب تفسیر نمونه (۱۳ / ۱۲۷) نیز همین رأی را برگزیده اند و بر آن، دلیل اقامه فرموده اند.
۱۰. سیوطی، الدرّ المنثور، ۳ / ۳۸.
۱۱. در این زمینه مراجعه کنید: المیزان، ۷ / ۳۲۳.
۱۲. سیوطی، الدرّ المنثور، ۵ / ۲۴۹.
۱۳. جهت بررسی بیشتر تناقضات موجود در متن روایت یادشده مراجعه کنید به المیزان، ۱۷، ذیل آیه.
۱۴. در این زمینه مراجعه کنید: تاریخ قرآن، دکتر سید محمد باقر حجّتی؛ تاریخ قرآن، دکتر رامیار؛ التّمهید فی علوم القرآن، آیه‌الله معرفت.
۱۵. تفسیر قمی، ۲ / ۲۰۹.
۱۶. بروسوی حقی، روح البیان، (داراحیاء التراث العربی)، ذیل آیه شریفه.
۱۷. تفصیل بیشتر ماجرا را در تفسیر نمونه، ۱۸ / ۲۳۴ ببینید.
۱۸. آلوسی، روح المعانی، (داراحیاء التّراث العربی)، ۱۰ / ۳۲؛ فخررازی، تفسیر کبیر، (بیروت، دارالفکر)، ۱۵ / ۲۰۴.
۱۹. رک: المیزان، ۹ / ۱۳۵؛ نمونه، ۷ / ۲۴۷.